

مقدمه‌ای بر روش کیفی نظریه‌سازی داده‌بنیاد

مصطفی حسرتی

استادیار دانشگاه رازی کرمانشاه

چکیده

معرفی و بررسی روشهای تحقیق، از جمله مهمترین موضوعاتی است که در مجلات علمی - پژوهشی قابل طرح است. با توجه به رویکرد علوم انسانی - اجتماعی به روشهای کیفی پژوهش و نیز جایگاه ویژه روش کیفی نظریه‌سازی داده بنیاد، این مقاله به بررسی این روش می‌پردازد. در این مقاله سعی شده است نه فقط تکنیکهای مورد استفاده در این روش معرفی گردند، بلکه جایگاه معرفت‌شناسی آن نیز مورد بررسی قرار گیرد.

کلید واژه‌ها: روش تحقیق^۱، نظریه‌سازی داده‌بنیاد^۲، قوم‌نگاری^۳، معرفت‌شناسی^۴، پوزیتیویزم^۵، جمعی‌ساخت^۶

۱. مقدمه

روش تحقیق در علوم انسانی و اجتماعی در ایران و سایر کشورها بیشتر دنباله‌روی علوم طبیعی بوده است؛ ولی در سالیان اخیر اصل این مسئله به چالش کشیده شده است. به عبارت دیگر سؤالی که مطرح شده، این است که در علوم انسانی و اجتماعی تا چه حد می‌توان از روشهای متداول در علوم طبیعی استفاده کرد. در این مقاله با بررسی جایگاه معرفت‌شناسی^۷ روشهای تحقیق در علوم طبیعی، سعی بر این است که به این سؤال پاسخ داده شود. در ابتدا به خاستگاه روشهای کمی اشاره خواهد شد و سپس دلایل بی‌تناسبی این روشها با علوم انسانی - اجتماعی از قول صاحب‌نظران شرح داده خواهد شد. در انتها نیز به دوگونه از روشهای تحقیق نظریه‌سازی داده‌بنیاد^۸ - که از مهمترین روشهای کیفی به شمار می‌رود - پرداخته خواهد شد. برای انجام گرفتن این کار به شباهتهای نظریه‌سازی داده‌بنیاد و قوم‌نگاری^۹ نیز اشاره خواهد شد.

۲. معرفت‌شناسی در علوم طبیعی

برای آشنایی با معرفت‌شناسی در علوم طبیعی باید ابتدا علم معرفت‌شناسی را تعریف کنیم. معرفت‌شناسی یا اپیستمولوژی^{۱۰} "شاخه‌ای از فلسفه است که برای علم اصالت و اعتبار قائل است." (شوایتزر^{۱۱}، ۱۹۹۸: ۳۹). در این شاخه از فلسفه به دنبال این هستیم که بدانیم علم چیست و برای اعتبار بخشیدن به علم از چه

¹ Research Methodology

² Grounded Theory

³ Ethnography

⁴ Epistemology

⁵ Positivism

⁶ Social Constructivism

⁷ Epistemological orientation

⁸ grounded theory

معادل فارسی فوق را مدیون استاد گرانقدر جناب آقای دکتر سیدعلی میرعمادی هستیم.

⁹ ethnography

¹⁰ epistemology

¹¹ Schweizer

راههایی باید به تولید آن پرداخت؛ به عبارت دیگر چه روشهای تحقیقی برای شناخت جهان پیرامون ما معتبر است.

معرفت‌شناسی را می‌توان به دو شاخه کلی پوزیتیویزم و هرمنیوتیک تقسیم کرد (شوایتزر، ۱۹۹۸). دیدگاه پوزیتیویستی معتقد است علم هنگامی معتبر است که از راههای عینی^۱ کسب شده باشد و به همین دلیل سعی بر آن دارد که هرگونه دخالت فرد پژوهشگر را در تولید علم انکار کند. این اعتقاد در نوشتار دانشگاهی علوم طبیعی و اجتماعی به صورت حذف ضمیر "من" و استفاده از جملات مجهول بروز پیدا می‌کند؛ به طوری که انشتین معتقد است "هنگامی که فردی درباره مسائل علمی می‌نویسد، واژه کم اهمیت 'من' نباید در نوشتار او جایی داشته باشد" (۱۹۳۴: ۱۱۳). به طور کلی در نوشتار علمی معتقدان به پوزیتیویزم، سعی بر آن است واژه‌هایی که به نوعی وجود محقق را در نوشتار آشکار می‌کنند، حذف شود تا به خواننده القا گردد که محقق مانند ابزاری عینی در روند تحقیق عمل کرده و نتایج تحقیق را دور از هرگونه تعصب و اعمال نظر شخصی عرضه کرده است.

پوزیتیویزم در واقع گرایشی روشنفکرانه بود که در ابتدا آگوست کومت برای به چالش کشاندن قدرت حکومت و کلیسا عرضه کرد. در آن زمان کلیسا با اتکا به اعتقادات ماوراءالطبیعی، دارای قدرت زیادی شده بود و پیروان نهضت پوزیتیویزم با رد این اصول به دلیل ذهنی^۲ بودن آنها، معتقد بودند فقط دانشی معتبر است که با توجه به واقعیات عینی تولید شده باشد (شوایتزر، ۱۹۹۸: ۴۳-۴۴). این دیدگاه در حقیقت با به چالش کشیدن اصول اعتقادی کلیسا، قدرت آن را نیز تضعیف می‌کرد؛ زیرا قدرت کلیسا بر اساس اصول ذهنی ماوراءالطبیعه استوار بود. پوزیتیویستها برای دور کردن هرگونه ذهنی‌گرایی و تعصب در تحقیق، به 'اعداد' و 'اندازه گیری' و 'داده‌های کمی' روی آوردند؛ زیرا اعتقاد داشتند که اعداد را همه به یک شکل تفسیر می‌کنند و تعصبات شخصی نمی‌تواند در آن دخالتی داشته باشد.

پوزیتیویزم با این‌گونه اعتقادات که به صورت مختصر شرح داده شد، در علوم طبیعی جایگاه والایی پیدا کرد و به منزله زیرساخت روش علمی پذیرفته شد. این دیدگاه در علوم اجتماعی و انسانی نیز مورد استقبال فراوان قرار گرفت؛ زیرا این‌گونه علوم نیز می‌خواستند با استفاده از روش علمی و عینی‌گرایانه‌ی آن، پا به پای علوم طبیعی در تولید علم به روش 'صحیح' گام بردارند.

۳. معرفت‌شناسی در علوم اجتماعی و آموزشی

تحقیقات در حوزه‌های علوم انسانی - اجتماعی با تکیه به روش علمی برخاسته از پوزیتیویزم ادامه یافت و هنوز هم این روش در میان پژوهشگران این حوزه‌ها از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. البته قصد من در این مقاله بی‌اعتبار ساختن روشهای کمی در علوم اجتماعی نیست؛ بلکه می‌خواهم نشان دهم روشهای پژوهشی دیگری هم وجود دارند که می‌توانند در بسیاری از حوزه‌های علوم انسانی - اجتماعی و آموزشی مورد استفاده

¹ objective
² subjective

قرار گیرند و صرف استفاده از روشهای آماری و کیفی نشان‌دهنده اعتبار یک کار پژوهشی نمی‌تواند باشد. برای مثال در رشته‌های زبان‌شناسی و آموزش زبان انگلیسی در ایران، در بسیاری از پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد و دکتری، به‌نوعی از روشهای آماری استفاده شده است و این کار اغلب بدون توجه به کارآمدی روش آماری بوده است. از طرف دیگر، همین تعصب درباره استفاده از روشهای کمی و آماری در این رشته‌ها باعث شده که موضوع پایان‌نامه‌ها اغلب تکراری باشد. به‌جرت می‌توان گفت که تعداد زیادی از پایان‌نامه‌های کارشناسی‌ارشد رشته آموزش زبان انگلیسی در ایران راجع به موضوع نه چندان پر اهمیت زمینیه وابسته - زمینیه غیروابسته^۱ است که شاید کمک چندانی به حل مسائل و مشکلات آموزش زبان انگلیسی در کشور ننموده باشد.

چنین انتقادهایی از پیروی از روش علمی علوم طبیعی و استفاده از آن در علوم اجتماعی و آموزشی، مدتهاست که مطرح است و تا جایی پیش رفته که اعتبار آن به چالش کشیده شده است. برای مثال گریفیث^۲ (۱۹۹۸: ۳۶) با مقایسه علوم انسانی و علوم طبیعی، به‌طور کلی استفاده از روشهای آماری و کمی را در مورد علوم آموزشی رد می‌کند. دلایل وی به این قرار است:

اول اینکه انسانها نقش فاعلی^۳ دارند. بر خلاف موضوعهای مورد مطالعه در علوم طبیعی - کریستالها، الکترونها، اتمها، مایعات و میدانهای الکترومغناطیس - انسانها صرفاً عناصر بی‌اراده در روند پژوهش نیستند. همه انسانها به موقعیتها واکنش نشان می‌دهند؛ از جمله به موقعیتهایی که در آنها نقش پژوهشگر یا پژوهش‌شونده را دارند. به‌عبارت دیگر آنها فاعلند: می‌توانند وقایع را تفسیر کنند و این کار را نیز می‌کنند، می‌توانند از این تفسیرها به‌منزله دلیل برای توجیه اعمال خود استفاده کنند و اغلب این کار را نیز می‌کنند.

گریفیث در ادامه از دو دلیل دیگر قدرت^۴ و اخلاق^۵ نام می‌برد. وی عقیده دارد در پژوهشهای علوم اجتماعی، اغلب قدرت به‌صورت نابرابر تقسیم شده است. برای مثال افراد پژوهشگر با توجه به موقعیت اجتماعی خود نسبت به افراد مورد پژوهش، قدرت بیشتری دارند و همین باعث می‌شود نتایج پژوهش تحت تأثیر قرار گیرد. همچنین مسائل اخلاقی در پژوهشهای علوم انسانی، از جمله افشا نشدن نام شرکت‌کنندگان در پژوهش نیز از دیگر تفاوتهای پژوهش در این حوزه و حوزه علوم طبیعی است. به همین سه دلیل وی استفاده از ابزارها و روشهایی را که در علوم طبیعی استفاده می‌شوند، در علوم انسانی مناسب نمی‌داند.

ویلیام (۱۹۹۹) نیز با اشاره به تفاوتهای علوم طبیعی و علوم انسانی - اجتماعی، تناسب کاربرد روشهای علوم طبیعی در علوم انسانی را مورد تردید قرار می‌دهد و می‌نویسد:

^۱ field dependent/field independent

^۲ Griffith

^۳ agency

^۴ power

^۵ ethics

در بیشتر طول این قرن، روش غالب جستجو و کند و کاو در علوم آموزشی بر اساس روش پژوهشی بوده که سعی بر تقلید از موفقیت‌های علوم طبیعی داشته است ... کاربرد این "روش‌های عینی" در علوم اجتماعی بسیار مشکل است و حتی هنگامی که استفاده از این روشها [در علوم اجتماعی] ممکن بوده، موفقیت آنها چندان نبوده است (همان: ۲).

چنین انتقادهایی اغلب با حَمَلاتی به خاستگاه معرفت‌شناسی روش علمی و پوزیتیویزم همراه بوده است. از جمله اینکه در نوع تندروی هرمنیوتیک^۱، اصل وجود یک واقعیت مطلق در عالم خارج از ذهن انسان به چالش کشیده می‌شود. معتقدان به این دیدگاه با رد اصول اولیه پوزیتیویستها مبنی بر درک عینی از واقعیات، همه چیز را زاییده ذهن انسان می‌دانند. در دیدگاه‌های متعادل‌تر هرمنیوتیک، واقعیات خارج از ذهن مورد تردید واقع نمی‌شوند؛ بلکه اعتقاد بر این است که واقعیات نمی‌توانند کاملاً عینی باشند و بر اثر تعامل ذهن انسان با جهان ایجاد می‌شوند. بر این اساس، به تعداد انسانها، واقعیات به‌صورت‌های متفاوت ادراک می‌شوند. با این دیدگاه، نتایج تحقیق نمی‌توانند کاملاً عینی باشند؛ بلکه بر اثر تعامل داده‌ها با ذهن پژوهشگر ایجاد شده‌اند و در نتیجه تحت تأثیر علایق و سلیق وی هستند.

در هرمنیوتیک اعتقاد بر این است که حتی در علوم طبیعی نیز فقط ادعا می‌شود که واقعیات به‌طور عینی شناخته می‌شوند. لاتور و وولگار^۲ (۱۹۷۹) در پژوهشی که با استفاده از روش مردم‌نگاری در یک آزمایشگاه علوم طبیعی انجام دادند، به این نتیجه رسیدند که دانشمندان در این آزمایشگاه، با استفاده از روشهای خاص سخنوری در نوشته‌های خود سعی بر آن داشتند که خوانندگان خود را قانع کنند یافته‌ها و عقایدشان را به مثابه واقعیات قبول کنند (همان: ۸۸). با توجه به این شواهد، می‌توان این سؤال را مطرح کرد که "آیا استفاده از روشهای علوم طبیعی در علوم اجتماعی و آموزشی مناسب است؟" با توجه به ویژگیهای علوم انسانی - اجتماعی، به نظر می‌رسد پژوهش در این علوم روشهای خاص خود را طلب می‌کند که از جمله آنها روشهای کیفی است. در ادامه با بیان سیر تحولی روش تحقیق نظریه‌سازی داده بنیاد^۳، این روش به منزله روشی که می‌تواند در علوم اجتماعی و آموزشی در بسیاری از موارد جایگزین روشهای کمی گردد، مطرح می‌شود.

۴. روش تحقیق نظریه‌سازی داده بنیاد: گونه پوزیتیویستی

از آنجایی که روش نظریه‌سازی داده بنیاد یکی از زیر شاخه‌های قوم‌نگاری محسوب می‌شود، این بخش به تحلیل مقایسه‌ای این دو روش خواهد پرداخت.

روش پژوهشی نظریه‌سازی داده بنیاد را در ابتدا دو محقق آمریکایی به نامهای گلیزر و استراوس^۴ در سال ۱۹۶۷ در کتابی به نام "اکتشاف نظریه‌سازی داده بنیاد" معرفی کردند. هدف آن دو از ایجاد این روش آن

^۱ philosophical hermeneutics

^۲ Latour & Woolgar

^۳ grounded theory

^۴ Glaser & Strauss

بود که تحقیقات کیفی را نظم و ترتیب بخشند و با راهکارهای نظام‌مند از درون داده‌های گردآوری شده، نظریه ایجاد کنند. نام‌گذاری این روش به "نظریه‌پردازی داده‌بنیاد" به آن دلیل بوده است که نظریه‌هایی که در مورد مسائل مورد پژوهش ایجاد می‌شوند، نه با تکیه بر نظریه‌های قبلی، بلکه با تکیه بر داده‌های به دست آمده متبلور می‌شوند. البته باید تأکید شود منظور از "نظریه" در این روش، تئوریهای کلی و جامع^۱ نیست؛ بلکه مدلی^۲ برای توضیح داده‌های گردآوری شده است.

بر این اساس، نظریه‌سازی داده بنیاد برای آزمودن نظریه‌هایی که از پیش ایجاد شده به کار نمی‌رود؛ بلکه همانند قوم‌نگاری، برای تولید نظریه‌های جدید کاربرد دارد (اگار^۳، ۱۹۹۶). استرن^۴ (۱۹۹۴: ۱۱۶) نیز درباره این می‌نویسد:

به نظر من مهم‌ترین توجیه برای کاربرد روش نظریه‌سازی داده‌بنیاد، بررسی و مطالعه زمینه‌های ناشناخته یا زمینه‌هایی است که خواهان دیدگاه جدیدی در موقعیت شناخته شده‌ای هستیم.

هر دو روش نظریه‌سازی داده بنیاد و قوم‌نگاری از سه ابزار اصلی برای گردآوری داده‌ها استفاده می‌کنند که عبارتند از: مشاهده، مصاحبه و تجزیه و تحلیل متنی و یا ترکیبی از این روشها (وولکات^۵، ۱۹۹۴: ۱۰؛ استرن، ۱۹۹۴: ۱۱۹). استرن (۱۹۹۴) مراحل انجام شدن پژوهش به روش نظریه‌سازی داده‌بنیاد را به این ترتیب شرح می‌دهد:

- (۱) گردآوری داده‌های تجربی ... از طریق مصاحبه، مشاهده و یا تجزیه و تحلیل متنی و یا ترکیبی از این سه ابزار
- (۲) کدگذاری. پژوهشگری که از روش نظریه‌سازی داده‌بنیاد استفاده می‌کند به دنبال فرایند است. همزمان با گردآوری داده‌ها، پژوهشگر کدگذاری باز روی آنها انجام می‌دهد. این به معنی بررسی خط به خط داده‌ها و شناختن فرایندها در آن است
- (۳) دسته‌بندی. داده‌ها کدگذاری شده، با داده‌های دیگر مقایسه گشته، بر اساس وجوه مشترک دسته‌بندی می‌گردد. دسته‌ها در واقع داده‌های کدگذاری شده‌ای هستند که به نظر می‌رسد به هم مرتبطند
- (۴) ایجاد مفاهیم... با استفاده از داده‌ها چارچوب اولیه‌ای ایجاد می‌شود. پژوهشگر سعی می‌کند موضوعات اساسی در محیط اجتماعی را از نظر افراد مورد مطالعه دریابد
- (۵) بسط مفاهیم. در این مرحله، انجام گرفتن سه عمل به تقویت نظریه در حال شکل‌گیری کمک می‌کند: کاهش، دست‌چین کردن کارهای پژوهشی قبلی و دست‌چین کردن داده‌ها.

¹ grand theories

² heuristics

³ Agar

⁴ Stern

⁵ Wolcott

- الف) کاهش. در این مرحله پژوهشگر به میزان چشمگیری داده‌ها را دسته‌بندی کرده است. در این مرحله دسته‌ها با هم مقایسه می‌شوند تا ارتباط بین آنها شناخته شود.
- ب) دست‌چین کردن کارهای پژوهشی قبلی. در این مرحله، دست‌چینی از کارهای پژوهشی قبلی با داده‌ها و دسته‌بندیها عجین می‌شود ...
- پ) دست‌چین داده‌ها. با پدید آمدن متغیرهای اصلی، آنها با داده‌ها مقایسه می‌شوند تا شرایط وقوع آنها مشخص گردد.
- ۶) پدیدار شدن متغیرهای اصلی.
- ۷) تعدیل و تصحیح مفاهیم و ادغام آنها. در این مرحله با استفاده از کدگذاری نظری و یادداشت‌نویسی، نظریه‌های در حال شکل‌گیری را هر چه بیشتر مستدل می‌کنند.
- ۸) تهیه گزارش پژوهش (استرن، ۱۹۹۴: ۱۱۹-۱۲۵).

به عبارت دیگر، در انجام گرفتن روش نظریه‌سازی داده‌بنیاد، پژوهشگر به گردآوری داده‌های کیفی از طریق مشاهده، مصاحبه و تجزیه و تحلیل متنی پرداخته، آنها را کدبندی می‌کند و متغیرهای اصلی را یافته، به بررسی روابط متغیرها می‌پردازد.

در اینجا بحث خود را درباره روش نظریه‌سازی داده‌بنیاد به‌طور موقت رها کرده، قدری به بررسی روش قوم‌نگاری می‌پردازیم. اگر (۱۹۹۶) می‌نویسد کار پژوهشگر کیفی با مشاهده آغاز می‌شود. هنگامی که وی در مشاهدات خود به موضوعی برمی‌خورد که مفهوم آن را نمی‌داند، در ذهن او نکته‌ای مبهم^۱ ایجاد می‌شود. پژوهشگر قوم‌نگار می‌داند این نکته مبهم باید دارای مفهومی خاص باشد که با توجه به دانش فعلی وی، برایش قابل درک نیست. به عبارت دیگر، بین دانش زمینه^۲ وی و دانش افراد مورد مطالعه یک خلأ اطلاعاتی^۳ وجود دارد. در گام بعدی، پژوهشگر قوم‌نگار با ایجاد فرضیه‌ای اولیه، در صدد رفع این خلأ اطلاعاتی برمی‌آید و بالاخره وی این فرضیه اولیه را در برابر داده‌های تازه به محک آزمایش می‌سپارد؛ مثلاً کسی که با فرهنگ تعارف‌کردن غذا در میهمانیها در ایران آشنایی نداشته باشد، در اولین برخوردهای خود به نکته‌ای مبهم برمی‌خورد؛ چرا که معنا و جایگاه آن را در مناسبات اجتماعی ایران نمی‌داند. در مرحله بعدی وی ممکن است به این فرضیه برسد که باید قبل از پذیرفتن، چند بار پیشنهاد میزبان را رد کرد. این فرد فرضی، پس از این مشاهده و ایجاد فرضیات اولیه، برای آزمودن فرضیات خود ممکن است به مصاحبه و پرس و جو و شاید مطالعه متون مربوط به آداب و رسوم ایرانی نیز بپردازد. همان‌گونه که بعداً نیز گفته خواهد شد، این نوع گردآوری داده‌ها از روشها و موقعیتهای مختلف، مانند زخمه زدن^۴ در ادوات موسیقی سیمی است که با هر بار زدن آن، صدای تازه‌ای شنیده شده، داده‌های تازه‌ای درباره نکته مبهم، گردآوری می‌شود. همین

^۱ rich point

^۲ background knowledge

^۳ gap

^۴ making a pick

آزمودن فرضیات از راه‌های مختلف، مهم‌ترین راه برای اعتباربخشی^۱ در روش کیفی به‌شمار می‌رود و اصطلاحاً مثلث‌سازی^۲ خوانده می‌شود.

با توجه به آنچه گفته شد، به شباهت‌های بسیار و تفاوت‌های اندکی که بین قوم‌نگاری و نظریه‌سازی داده‌بنیاد، وجود دارد پی می‌بریم. پژوهشگری که از روش نظریه‌سازی داده‌بنیاد استفاده می‌نماید، کار خود را نه با پیش‌فرضها، بلکه با داده‌ها شروع می‌کند. آنچنان‌که که گلیزر^۳ (۱۹۹۲) می‌نویسد:

پژوهشگر [داده بنیاد] باید با [پیش فرضهای خود] مبارزه کند و یاد بگیرد هنگامی که دیگران یا خودش راجع به موضوع مورد مطالعه‌اش می‌پرسند، بگوید نمی‌دانم. تا هنگامی که متغیر اصلی پژوهش - که محور ثابت و اصلی تحقیق است - متبلور و ثابت نشده است، چیزی [دربارۀ موضوع پژوهش خود] نگوید. (همان: ۲۴)

در تقابل با این مسئله، اگر (۱۹۹۶: ۷۶) معتقد است پژوهشگر قوم‌نگار قبل از انجام دادن فعالیت میدانی، باید تا حدی به منابع موجود در زمینه مورد پژوهش مراجعه کند. با این حال، وی به نوعی از قوم‌نگاری که بیشتر به نظریه‌سازی داده‌بنیاد شبیه است اشاره کرده، می‌نویسد: "اما برخی از قوم‌نگاران این باور عجیب را دارند که مطالعه منابع فقط ذهن پژوهشگر را با اشتباهات و پیش فرضهای دیگران مغشوش می‌کند." همان‌گونه که در نظریه‌سازی داده‌بنیاد به جای قرار دادن داده‌ها در چارچوبهای از قبل تعیین شده، به کدگذاری باز^۴ داده‌ها می‌پردازیم تا متغیرها خود به خود پدیدار شوند، در قوم‌نگاری نیز لا اقل در مراحل اولیه‌ی پژوهش همین کار صورت می‌گیرد:

مسئله مهم آن است که متغیرها را با توجه به گفته‌های افراد مورد پژوهش شکل دهیم و چارچوبهایی را خارج از داده‌ها برای دسته‌بندی آنها تحمیل نکنیم. البته در مراحل بعدی قوم‌نگاری می‌توان داده‌ها را در کدهای از پیش به‌دست‌آمده قرار داد؛ اما در مراحل اولیه‌ی قوم‌نگاری چنین کاری را نباید کرد (اگر، ۱۹۹۶: ۱۵۳).

پس از یافتن متغیرهای اصلی در داده‌ها، پژوهشگر داده‌بنیاد به مرحله کدگذاری گزینشی می‌پردازد که به معنی "توقف کدگذاری باز و محدود کردن کدگذاری به آن تعداد از متغیرهایی است که به متغیر اصلی مربوط می‌شوند" (گلیزر، ۱۹۹۲: ۶۱). هدن و لستر^۵ (۱۹۹۴: ۱۶۱) می‌نویسند:

¹ validation
² triangulation
³ Glaser
⁴ Open thematic coding
⁵ Hadden & Lester

در هر مرحله از تحقیق، مفاهیم نظری با توجه به داده‌ها ایجاد می‌شوند؛ ولی این مفاهیم هیچ‌گاه به منزله ایده‌های معلق و غیرمرتبط به هم در نظر گرفته نمی‌شوند. در واقع هیچ مفهومی در خلأ قرار نمی‌گیرد. تلفیق^۱ مفاهیم از مهم‌ترین نگرانیها در انجام گرفتن روش نظریه‌سازی داده‌بنیاد است.

به‌همین‌صورت محقق قوم‌نگار سعی بر تلفیق دسته داده‌های به‌دست‌آمده دارد. به نظر می‌رسد مفهوم مشابه تلفیق داده‌ها، مفهوم "زخمه زدن" در قوم‌نگاری باشد:

یک زخمه^۲ از انواعی از داده‌ها که در موقعیتهای مختلف گردآوری شده‌اند تشکیل می‌شود. زخمه زدن در واقع قرار دادن این داده‌ها در یک مدل برای یافتن رابطه آنهاست (اگار، ۱۹۹۶: ۱۳).

و بالأخره هم قوم‌نگاری و هم نظریه‌سازی داده‌بنیاد دارای مراحل قیاس کل از جزء^۳ و استقرای جزء از کل^۴ هستند. در نظریه‌سازی داده‌بنیاد، پژوهشگر کار خود را با مجموعه‌ای از چارچوبهای نظری آغاز نمی‌کند؛ بلکه سعی می‌کند با استفاده از داده‌ها به نظریه‌سازی بپردازد. این مرحله، قیاس کل از جزء در این روش است. سپس محقق به مرحله استقرای جزء از کل می‌رسد و سعی می‌کند نظریه تازه‌ای را که از داده‌ها استقرا کرده است در برابر داده‌های تازه به محک آزمایش بسپارد.

به همین‌گونه، پژوهشگر قوم‌نگار در داده‌ها به دنبال مدل‌سازی است تا دریابد داده‌های گردآوری شده چه ارتباطی با هم دارند. این مرحله استقرای کل از جزء در این روش است. در مرحله قیاس جزء از کل، پژوهشگر قوم‌نگار فرضیه‌هایی را که در مرحله قبلی ایجاد شده است، در برابر داده‌های جدید آزمایش می‌کند.

همان‌گونه که قبلاً هم گفته شد، روش نظریه‌سازی داده‌بنیاد دارای شباهتهای فراوانی با روش قوم‌نگاری است و در حقیقت می‌توان آن را نوعی از قوم‌نگاری محسوب کرد (همرسلی^۵، ۱۹۹۲: ۲۰). جدول زیر به مقایسه این دو روش پرداخته است:

¹ Integration of variables

² pick

³ induction

⁴ deduction

⁵ Hammersley

روش نتیجه‌گیری ^۶	لحظه مهم ^۵	گرد آوری داده‌ها اولین گام پژوهش ^۴	هدف ^۳	قیاس کل از جزء / استقرای جزء از کل ^۲	ابزار ^۱
تفسیر نکته مبهم بر اساس داده‌های گردآوری شده از راه‌های متفاوت ^{۱۱}	نکته مبهم ^{۱۰}	+/_	تولید نظریه ^۹	+	مصاحبه، مشاهده، تجزیه و تحلیل متنی ^۸
یافتن رابطه بین دسته‌های هسته‌ای ^{۱۶}	دسته‌های اصلی ^{۱۵}	+	تولید نظریه ^{۱۴}	+	مصاحبه، مشاهده، تجزیه و تحلیل متنی ^{۱۳}

۵. روش تحقیق نظریه‌سازی داده‌بنیاد: گونه جمع‌ساختی^{۱۷}

گونه اولیه‌ی نظریه‌سازی داده‌بنیاد که در سال ۱۹۶۷ عرضه شد، ریشه در گرایش‌های پوزیتیویستی آن زمان داشت. از جمله آن‌که در این روش، مطالعه منابع در مراحل اولیه پژوهش منع می‌شد (اگار، ۱۹۹۶: ۷۶) و سعی بر آن بود که در ذهن پژوهشگر، هیچ‌گونه پیش فرضی درباره موضوع مورد پژوهش وجود نداشته باشد. در این نوع از روش کیفی، همان‌گونه که اگار (همان) می‌نویسد، اعتقاد بر این است که "[مراجعه به] منابع فقط باعث می‌شود ذهن پژوهشگر با خطاها و باورهای غلط سایرین مغشوش گردد". اصولاً نام‌گذاری این روش نیز بر این اساس بوده که نظریه‌سازی بر اساس داده‌های گردآوری شده انجام گیرد. البته همان‌گونه که پیشتر نیز بیان شد، منظور از نظریه، یک تئوری کامل و کلی نیست؛ بلکه مدلی است که رابطه داده‌های گردآوری شده را توضیح دهد.

اما با معرفی رویکرد جمع‌ساختی در علوم انسانی، گونه پوزیتیویستی نظریه‌سازی داده‌بنیاد نیز مورد انتقاد قرار گرفت. کتی چارمز که خود از دنباله‌روان گونه پوزیتیویستی این روش بود (چارمز^{۱۸}، ۱۹۹۴)، در سال ۲۰۰۰ در مقاله‌ای، بنیادهای پوزیتیویستی این روش را مورد انتقاد قرار داد و به جای آن، گونه جمع‌ساختی آن را پیشنهاد کرد.

¹ Tools

² Inductive / deductive mode

³ Aim

⁴ Start with data collection

⁵ Important moment

⁶ Analytic inductive procedure

⁷ Ethnography

⁸ Interview observation documents

⁹ Generating theories

¹⁰ Rich point

¹¹ Making a pick

¹² Grounded theory

¹³ Interview observation documents

¹⁴ Generating theories

¹⁵ Core categories

¹⁶ Integration of categories

¹⁷ Social constructivist

¹⁸ Charmaz

همان‌گونه که در بخش قبل ذکر شد، در گونه پوزیتیویستی نظریه‌سازی داده‌بنیاد، باور بر این است که محقق باید بدون هیچ پیش فرضی به گردآوری و تجزیه و تحلیل داده‌ها بپردازد؛ اما همان‌طور که از نقل قول زیر بر می‌آید، امکان انجام شدن چنین چیزی مورد تردید است:

مانند باز کردن بسته‌های هدیه‌ای که از درونشان مطلع نیستیم، متون نظریه‌سازی داده‌بنیاد اولیه دال بر آنند که متغیرها و مفاهیم، به طور کلی از درون داده‌ها سر بر می‌آورند و محقق فقط آنها را کشف می‌کند. [اما اکنون می‌دانیم که] به‌هیچ‌وجه این‌گونه نیست (چارمز، ۲۰۰۰: ۵۲۲).

چارمز پس از رد کردن زیرساخت پوزیتیویستی نظریه‌سازی داده‌بنیاد، گونه جمعی‌ساختی آن را به این شرح عرضه می‌کند:

گلیزر (۱۹۹۲) فکر می‌کند که می‌توان بدون تأثیر تعصب و زمینه‌های ذهنی پژوهشگر، به گردآوری داده‌ها پرداخت. در عوض، گونه جمعی‌ساختی [نظریه‌سازی داده‌بنیاد] معترف است که دسته‌های مرتبط داده‌ها، مفاهیم و سطوح مختلف تجزیه و تحلیل، از تعامل پژوهشگر با داده‌ها و سوالهایی که وی درباره داده‌ها مطرح می‌کند، به‌وجود می‌آیند. به‌طور خلاصه، تمرکز سؤالهای پژوهش^۱، ایجاد مفاهیم و دسته‌های مرتبط داده‌ها و تلفیق چارچوبهای نظری ایجاد شده، بازتابنده آنند که پژوهشگر چگونه درباره‌ی گردآوری و شکل‌دادن به داده‌ها فکر می‌کند (چارمز، ۲۰۰۰: ۵۲۲).

چارمز در ادامه به دیدگاه معرفت‌شناسی گونه جمعی‌ساختی نظریه‌سازی داده‌بنیاد اشاره کرده، می‌نویسد این روش ادعای کشف یک و فقط یک واقعیت مطلق را ندارد و در عوض به کشف نسخه‌ای از واقعیت معتقد است که در نتیجه تعامل پژوهشگر و داده‌ها به‌دست می‌آید.

سؤالی که مطرح می‌شود، آن است که از نظر تکنیکی بین این دو گونه از نظریه‌سازی داده‌بنیاد چه تفاوتی وجود دارد. پاسخ، آن است که در این زمینه هیچ تفاوتی نیست. معتقدان به هر یک از این دو گونه از نظریه‌سازی داده‌بنیاد با استفاده از تکنیکها و مراحل مشابه، به گردآوری و تحلیل داده‌ها می‌پردازند. تفاوت این دو گونه فقط در سطح معرفت‌شناسی است. اولی معتقد است نظریه‌ها بدون تأثیر ذهنیات محقق، خودبه‌خود از درون داده‌ها بیرون می‌آیند؛ در حالی که گونه جمعی‌ساختی به ایجاد نظریه در نتیجه تعامل پژوهشگر و داده‌ها اعتقاد دارد.

۶. حرف آخر

در این نوشته، به‌طور مختصر گونه‌های پوزیتیویستی و جمعی‌ساختی روش تحقیق نظریه‌سازی داده‌بنیاد با تکیه بر تفاوت‌های معرفت‌شناختی آنها مورد بررسی قرار گرفت. آنچه مورد بررسی قرار نگرفت، کاربرد این روش در علم زبان‌شناسی است. پیش از آنکه به این مهم بپردازم، لازم است به چرخش اجتماعی در علوم

¹ narrowing of research questions

انسانی - اجتماعی به نقل از جیمز پل جی^۱ (۲۰۰۰) اشاره کنم. جی با تمایز فردگرایی و جمع‌گرایی در علوم انسانی و اجتماعی می‌نویسد:

در طول چند دهه گذشته، در حوزه‌های مختلف [علوم انسانی]، چرخش اجتماعی عظیمی از تمرکز بر رفتار افراد (مانند رفتارگرایی^۲ نیمه اول قرن بیستم) و ذهنهای افراد (مانند ذهن‌گرایی^۳ اوائل قرن حاضر) به سمت تمرکز بر تعاملات اجتماعی و فرهنگی صورت گرفته است. (جی، ۲۰۰۰: ۱۸۰)

از جمله حوزه‌های دیگری که تحت تأثیر این چرخش اجتماعی قرار گرفته‌اند، می‌توان به نظریه‌های جدید اجتماعی یادگیری در حوزه آموزش، مانند مشارکت مجاز فرعی^۴ (لاتور و وولگار، ۱۹۹۱؛ حسرتی^۵، ۲۰۰۵) و جوامع فعال اجتماعی^۶ (ونگر^۷، ۱۹۹۸) اشاره کرد که همه به‌گونه‌ای به طبیعت اجتماعی و فرهنگی آموزش تأکید دارند.

در ادامه این شرح مختصر، به نظر من روش تحقیق نظریه‌سازی داده‌بنیاد را می‌توان از زمره روشهایی در نظر گرفت که تحت تأثیر چرخش اجتماعی بوده‌اند. این روش می‌تواند ابزاری مهم در خدمت پژوهشگرانی باشد که علاقه‌مند به جنبه‌های اجتماعی زبانند؛ از جمله این حوزه‌ها که زیرمجموعه جامعه‌شناسی زبان محسوب می‌شوند: نگرشهای زبانی^۸؛ چند زبانی^۹ و مسائل مربوط به آن از جمله نابرابریهای اجتماعی که ناشی از آن است؛ جامعه‌شناسی تعاملی زبان^{۱۰} که بیشتر به تعاملات زبانی فرهنگهای متفاوت^{۱۱} و تبعات اجتماعی آن می‌پردازد و نیز مطالعات مربوط به ارتباط زبان و فرهنگ.

و بالأخره با اعتراف به اینکه حق مطلب در مورد روش نظری‌سازی داده‌بنیاد در این نوشته مختصر بیان نشد، امیدوارم معرفی این روش پژوهشی کیفی مهم، توانسته باشد سؤالهای فراوانی در ذهن خوانندگان ایجاد کند.

منابع

- Agar, M. *The professional stranger: An informal introduction to ethnography*. San Diego and London: Academic Press, 1996.
- Charmaz, K. The grounded theory method: An explication and interpretation. In Glaser, B. (Ed.) *More grounded theory methodology*. Mill Valley; CA: Sociology Press, 1994: 95-115.

¹ James Paul Gee

² behaviorism

³ cognitive approach

⁴ Legitimate Peripheral Participation

⁵ Hasrati

⁶ Communities of Practice

⁷ Wenger

⁸ language attitudes

⁹ multilingualism

¹⁰ interactional sociolinguistics

¹¹ cross-cultural encounters

- Charmaz, K. Grounded theory: Objectivist and constructivist methods. In Denzin, N.K., and Lincoln, Y.S. (Eds.) *Handbook of qualitative research*. London: Sage, 2000.
- Charmaz, K. The grounded theory method: An explication and interpretation. In Glaser, B. (Ed.) *More grounded theory methodology*. Mill Valley; CA: Sociology Press, 1994: 95-115.
- Charmaz, K. Grounded theory: Objectivist and constructivist methods. In Denzin, N.K., and Lincoln, Y.S. (Eds.) *Handbook of qualitative research*. London: Sage, 2000.
- Einstein, A. *Essays in science*. New York: The Philosophical Library, 1934.
- Gee, J. P. The new literacy studies. In Barton, D., Hamilton, M., and Ivanic, R. (Eds.) London and New York: Routledge, 2000.
- Glaser, B. G. *Basics of grounded theory analysis*. Mill Valley, CA, Sociology Press, 1992.
- Glaser, B.G., and Strauss, A.L. (1967). *The discovery of grounded theory: Strategies for qualitative research*. Chicago: Aldine, 1967.
- Griffiths, M. *Educational research for social justice*. Buckingham, Philadelphia: Open university press, 1998.
- Haddan, S.C., and Lester, M. Grounded theory methodology as a resource for doing ethnomethodology. In Glaser, B. (Ed.) *More grounded theory methodology*. Valley, CA: Sociology Press, 1994: 159 - 180.
- Hammersley, M. *What's wrong with ethnography?* London and New York: Routledge, 1992.
- Hasrati, M. Legitimate peripheral participation and supervising Ph.D. students. *Studies in Higher Education Vol 30, No. 5*. 2005. pp. 557 - 570.
- Lave, J., and Wenger, E. *Situated learning: Legitimate peripheral participation*. Cambridge: Cambridge University Press, 1991.
- Latour, B., and Woolgar, S. *Laboratory life: The social construction of scientific acts*. Beverly Hills, London: Sage publication, 1979.
- Schweizer, T. Epistemology: The nature and validation of epistemological knowledge. In Bernard, H. Russell (ed.). *Handbook of Methods in Cultural Anthropology*. Walnut Creek, CA: Altamira Press, 1998.
- Stern, P. N. Grounded theory methodology: Its uses and processes In Glaser, B. (Ed.) *More grounded theory methodology*. Mill Valley: CA: Sociology Press, 1994: 116-126.
- Wiliam, D. A framework for thinking about research in education. Paper Presented in Research Training Workshop for PhD Students at King's College London. October 1999.
- Wolcott, H. *Transforming qualitative data: Description, analysis and Interpretation*. London: Sage, 1994.
- Wenger, E. *Communities of practice*. Cambridge: Cambridge University Press, 1998.